

خنیا و خنیاگری در ایران باستان و در میان ایرانیان

دکتر خانک عشقی صنعتی

این نوشته، در پیرامون پیدایش، نخش دگرگون‌ساز و کارکرد خنیا و خنیاگری، رامش و رامشگری در گامه‌های گونه‌گون، همراه با کوله‌بار فرهنگی زیست مردم ایران زمین در باستان زمان است. ارجمندی سخن و شکوه واژگان در این گفتار، درخور آنست که نخست با هم به هر یک از واژگان بکار گرفته شده در این نوشته آشنا شویم و پس در چارچوب منش ایرانی و در ویژگی‌های فراخویی (اخلاقی)، سرشتی (فطری)، نهادی و آفرینش این مردم نژاده، آنرا بررسی کنیم. رامش: نامواژه (اسم) بُنواژه (مصدر) پارسی است که در پهلوی آنرا «رامیس» و از واژه‌ی آرامش و آسایش و آسودگی آمده و درچم سرود، آواز، شادی، خوشی و شادمانی (زیستن، زندگی کردن) آمده است و رامشگر فروزه‌ی پویا (صفت فاعلی) درچم نوازنده و خواننده بکار می‌رود و آن تن و تن‌هایی را گویند که بنوازند و بخوانند و «ی» رامشگری «ی» وابسته (نسبت) است که کار خوانندگی و نوازندگی را به تن یا تن‌هایی وابسته سازد و در هر دو واژه‌ی رامش و رامشگری وات «م» با زیر (کسره) خوانده می‌شود. واژه‌ی «خُنیا» با پیش «خ» و ایستای «ن» نامواژه‌ی پارسی است که در پهلوی آنرا «هونیاک» و در چم سرود، آواز خوش، آهنگ، ترانه و نوا آمده که واژه‌ی نوا یا «نیواک» نیز خود یکی از آهنگ‌های نوازندگی ایرانی است و «خنیاگر» یا «خنیاکار» نامواژه و گاهی فروزه (صفت) است که در پهلوی آن

ایران زمین

را «هونیاکار» که اندک اندک «خ» جانشین «ه» و «خنیاکار» نامیده شد. در چم آوازه خان (خوان) نوازنده و سرودخان با آوایی خوش، شیوا و دلنشین آمده است که واژه‌ی «خنیدن» که بن‌واژه‌ی بی‌پوییده (مصدر لازم) پارسی است در آرش بلندآوازه (مشهور) شدن یا پیچیدن آوا در کوه، گرمابه و یا در گنبد بکار برده می‌شود.

در زبان‌های فرانسه و انگلیسی نیز این واژگان را بفرانسه «موزیک» و به انگلیسی «میوزیک» و یا به فارسی «موسیقی» گویند و از واژه‌ی «موسیقی» که همان سرود، ترانه و آهنگ‌سرایبی باشد گرفته شده. از واژه‌ی یونانی است که در آرش ترانه‌خانی (خوانی) و نوازندگی و یا نواختن ساز آمده است و ساز نیز نامواژه و از ابزارهای نوازندگی است که بشیوه‌های ویژه‌ی نواخته می‌شود چون:

تار: گونه‌ی از ابزار نوازندگی است که هم دارای سیم و پرده است و هم دارای کاسه‌ایست که سیم‌ها یا رشته‌های باریک توپالی (فلزی) بر آن سوارند.

دوتار، سه‌تار: هر دو همانند تار، گونه‌هایی از ابزار نوازندگی اند. سه‌تار دارای کاسه‌ای کوچکتر از تار است که با ناخن انگشت گواهی (شهادت) یا دومین انگشت دست (سبابه- دشنام) می‌نوازند و این که در نواختن تار، زخمه یا سُکافه (مضراب) یا ابزار کوچک توپالی (فلزی) بکار می‌برند.

گیتار: واژه‌ی فرانسوی است که در زبان پارسی راه یافته، از ابزار نوازندگی و دارای شش سیم و همانند ویالون است.

ویالون: که به فارسی آن را کمان گویند از ابزارهای نوازندگی است و همانند گیتار دارای شش سیم با آهنگهای گونه‌گون است.

پیانو: واژه‌ی فرانسوی و از ابزارهای نوازندگی اروپایی و از سازهای چکشی

ایران زمین

است که با فشار انگشتان دست نواخته می‌شود. پیانوی اروپایی بر بنیاد سنتور ایرانی در زمان لویی چهاردهم بوه و ساختن سازی بدست تنی بنام «پنتالیون» گردید که پس از آن بنام کوتاه شده‌ی سازنده‌ی آن پیانو نامیده شد و به همین نام بازماند.

سنتور: از نوآوریها و ساخته‌های ابونصر فارابی و از باستان‌ترین سازهای زهی ایرانی است که کمابیش (تقریباً) ۷۲ سیم دارد. و با دو سُکافه (مضرب) چوبین نواخته می‌شود و بسیاری از ابزارهای نوازندگی که در آینده و در جای خود از آنها یاد خواهیم کرد.

با این کوتاه‌شنایی، از آفرینش هنری رامش و رامشگری، خنیا و خنیاگری ایرانی در باستانی‌ترین روزگاران و نیز از آغاز پیدایش آدمیان در روی کره‌ی خاکی آگاهی چندانی نداریم و نمی‌دانیم که این هنر در کجا و در چه زمانی پدید آمده، از کجا آغاز شده و چگونه به جاها و یا سرزمین‌های دیگر راه یافته است؟ ولی همین اندازه می‌دانیم که آوازخانی یا خاندگی (=رامش) و سپس نواختن و نوازندگی (رامشگری) همانند پیدایش زبان گفتار و سپس زبان نوشتار پس از پیمودن گامه‌های گوناگون سپهری (طبیعی) از سپهر و آواهای سپهری از پَراها (پرنندگان) و چَراها (چَرنندگان)، کنش و واکنش آخشج‌های (عناصر) سپهری چون چهچه‌ی بلبلان و پرنندگان خوش‌آواز، آوای قناریان و قمریان، جیک جیک پرنندگان، غرش آسمان و بانک جانوران، وزش باد، شرشر آبشاران و آوای ریزش باران و همانند آنها... بوده است.

دوران دستیابی آدمیان به آوا و آوازه‌خانی یا بخاندگی همزمان با نخستین گامه‌ی پیدایش زبان گفتار از آواهای کوتاه و بلند، ساده و بی‌پیچیدگی‌ها و سامان‌دهی‌های هنری بوده است. این آواهای کوتاه، بلند و دیرزمانی یکنواخت

ایران زمین

اندک اندک به آواهای ریز، باریک و نازک و زمانی پر، درشت و بم گردید و این در دورانی بوده است که آدمیان از گاباره (غار) نشینی و جنگل‌زیستی درآمده، با برخورداری از نیروی توان و روان و خرد و اندیشه‌ی خویش بر سپهر، آورده‌ها و داده‌های سپهری چیرگی بیشتری پیدا کرده به یکجانشینی و شهریگری (تمدن) روی آورده و شهرنشینی آغاز گردیده بود.

از ویژگی‌های جدایی‌ناپذیر رامش و رامشگری، آرامش و مانا بودن در یکجا و آسوده زیستن و اندیشیدن است و خود درخور شایستگی مردمی است که از شهرنشینی و یکجانشینی بهره‌مند و برخوردار باشند. و بدینسان خنیا و خنیاگری برخاسته از یکجانشینی و شهریگری و از دستاوردهای شکوهمند شهرمانی (تمدن) بوده و هرجا شهرنشینی و یکجانشینی باشد، خنیا و خنیاگری نیز در آنجا هستی دارد. از این روی کوچ‌گرایان، بیابان‌گردان، صحرانشینان، پراکنندگان و دوره‌گردان و هامون‌نوردان چون میهن، مرز و بوم و یا سرزمین نداشته و به هیچ روی به پای‌بندها و خواستگاهی‌ها دلبستگی ندارند با واژگان مرز، بوم، میهن، زادگاه، مهر و مهربانی، مهرورزی، مهر ورزیدن (عاطفه) و سهشهای (احساسات) میهن‌پرستی، یزدان‌شناسی و یزدان‌پرستی، ستایش و پرستش آشنا نیستند و جز بیابان‌گردی، صحرانشینی و کوچ‌گرایی که خشم و ستیز، جنگ و خون و خونریزی، تاختن و تازیدن، کشتن و سوختن و غارت کردن، رایگان خوردن و رایگان زیستن و سربار مردم بودن از ویژگی‌های آنانست نمی‌توانند به خانندگی و نوازندگی دلبستگی داشته و از رامش و رامشگری، خنیا و خنیاگری بهره‌ی داشته باشند، از مردم پراکنده و کوچنده و یا از پراکنندگان و کوچندگان که قرارگاه آنان همان چادر و ویژگی‌های چادری «ایلاتی» بوده که اندیشه و دیدگاه، جهانی‌شان نیز همان اندازه است، هیچ

ایران زمین

نشانی از آبادی، شهر، روستا، جایگاه سرزمین، مرز، بوم، خانه و کاشانه از آنان باز نمانده باشد نمیتوان چشم داشتِ رامش و رامشگری، خرمی، شادی و شادمانی داشت. باشد که نمونه‌هایی در این زمینه‌ها بتواند به استواری سخن یاری دهد و گمان‌بری‌ها را از دلها بزدايد:

از ویژگی‌های آغازین خنیاگری و رامشگری— همراه با فراهمی و یکجانشینی، شهرنشینی و آغاز پیدایش شهریگری (تمدن) و پیوسته با چامه و چامه‌سرایی‌ها بوده است. بسیاری از تاریخ‌نویسان، باستان‌شناسان و پژوهشگران را باور بر اینست که ایران در درازای تاریخ پر فراز و فرود خود از کهنسالترین شهریگری‌های جهانی برخوردار بوده است. نشانه‌های پیدا شده در برخی از بخشهای سرزمین پهناور ایران چنین می‌نماید که مردمی با فرهنگ با شهریگری پیشرفته در این بخش‌ها می‌زیسته‌اند که وابسته به پنج هزار سال پیش از زادروز مسیح بوده است و بسیاری دیگر آن را وابسته به هفت هزار سال می‌دانند و در این گفتار همگان (جمله) هم‌سو و هم‌گفتارند (متفق‌القولند) که در جهان باستان (دنیای قدیم) شارمانی (تمدن) از پشته‌ی پهناور (=فلات) ایران به خوربران (مغرب) و سرزمین‌های میان رودان (بین‌النهرین) روی نهاده و سرزمین‌هایی را با گنجینه‌های پربها خُنیا و خُنیاگری خود سیراب می‌کرده است و بسیاری دیگر از خاورشناسان در نوشتارها و گفتارهای خود ایرانیان را در پدید آوردن شهرمانی والا و درخشان و در پایگزاری، آفرینش و دیرپایی فرهنگ و شهریگری جهانی، بهره‌ی (سهمی) برجسته و نخشی بزرگ و چشمگیر داده و بسیار ستوده‌اند.

بگزیریم از این جستار که دامنه‌ی گسترده و پایان‌ناپذیر دارد. آنچه به کوتاهی هم نمیتوان از یادآوری آن سرباز زد و ناگفته گذاشت اینست که اندیشه‌های

ایران زمین

تابناک و فرهنگ باستانی ایرانیان پس از جدایی از شاخه‌ی هندواروپایی و هندوایرانی بر پایه‌ی پیوندها، مهر و مهرورزیها، یکجاستی و یکجانشینی‌ها و دلبستگی‌های مردمی با فرهنگ و باورهای دینی و با دورنمایی‌های ویژه‌یی که در درازای هزاره‌ها با آنها زیسته، آموزش یافته و در تار و پود زیست ما ریشه دوانیده و در کوده‌یی بنام کوده‌ی فرهنگی که با سرشت و نهاد ما ایرانیان درهم (عجین) گشته همراه با فرهنگ راستی و درستی، نیکی و نیک‌اندیشی، پاکی و پاکدلی، مهر و مهرورزی، یاری و یآوری، نیک‌خویی، نیک‌کرداری و نیک‌گفتاری بوده که تا این زمان دستور کار و زیست ما ایرانیانست. داستان آفرینش، سرشت ایرانی را مهر دانسته و ریشه‌های دو واژه مَشی و مشیانه نخستین زاد و زه‌ی باستانی را نیز میترا نام داده که همانا درچم مهر و مهربانی، همدیگر را دوست داشتن و با هم یکجایی زیستن است و از سویی دیگر آوازخانی، زمزمه‌های آسمانی و باورهای دینی پیوسته و پیوسته با نیایش‌ها، ستایش‌ها، راز و نیازها و گفتگوهای نیمه شبان و سحرگاهان همراه بوده است. نمیتوان از سرودخانی‌ها و ترانه‌های دلنشین، خاندگی و نوازندگی شورانگیز سخن راند از آواها و زمزمه‌های آسمانی، نیایش‌ها و ستایش‌های باوری، دینی و مزدایی یاد نکرد، همراه با راز و نیاز نسیم بامدادی که: «... به پیام آشنایی بنوازد آشنا را...» بویژه در برابر شید سرخ رنگ کرانه‌های آسمانی در برآمدن آفتاب در پگاه و پیش از سپیده‌دم خورشیدی، در شامگاه در آغاز بدرود کردن و فرو شدن آفتاب و روشنایی و باز بویژه آن زمان که سینه ملامال عشق به سهشهای زیست و زندگی، در خود فرو فتن و با خود اندیشیدن در پیدایش زمین گسترده، خورشید رخشنده، ستارگان فروزنده، ماه تابنده و کوههای سر به آسمان کشیده، آبهای روان،

ایران زمین

آبشارهای خروشان و آفریده‌های دیگر...

چنین اندیشه‌هایی آدمیان را بخدا راهنما و نزدیکتر می‌سازد که عاشقان و جانان ره رفته ارج شناسند و ارجمندی آن دانند که:

خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق

دریادلی بجوی، دلیری سر آمدی و یا: «دریادلی بجوی، دلیری و عاشقی»

اندیشه‌ی اهورایی، خداجویی و خداشناسی، شکوفایی، امید و شادمانی در دلها، زدودن تاریکی‌ها و درخشش روشنایی‌ها، روانها و جانهای ما را بزمزمه‌های نیایش و سرودخانی‌ها وامیدارد که سرآغاز پیدایش رامش و رامشگری است. همه‌ی زادگان و کودکان ما نیز با ترانه‌ها و لالایی‌های مادران پرورش می‌یابند که گوش و هوش و دل و جان، با آنها آشنایی داشته و رشته‌های عشق و هستی آنها در تار و پود هستی ما ریشه و ژرفا ریشه دوانیده است:

لالایی و شور نغمه‌هایش

بودند حکایت شب من

آغوش محبتش بنا کرد

در عالم عشق مکتب من

آواز و آوازخانی، خُنیا و خُنیاگری، چنگ و دف و نی همه و همه پیام اهورایی، پیام سروش و بانگ آسمانی اهورامزدايي است که آهرمنان از آن سخت هراسان و گریزانند و آن دم که: «برگ نوا تبه شد و ساز طرب نماند (هنگام نی و نای و چنگ و دف است) ای چنگ ناله برکش و ای دف خروش کن» «حافظ»

و بدین سان، اندک اندک خُنیا و خُنیاگری با نیایش‌های دینی و سرودهای آیین مهری که دین جهانی ایران و ایرانی در باستان زمان بود همراه گشت.

ایران زمین

سرودهای میتراپشت یا سرودهای میتراپرستی با دین بهی زرتشت و ورجاوند نسک اوستا و سرودهای اهورایی گاتها، سرودهای آشو زرتشت برسائی رسید. بیاد بسپاریم که اشو زرتشت پیام‌های اهورایی و آسمانی خود را با سروده‌ها و آواهای دلنشین خود به مردم می‌رسانید با مردم سخن می‌گفت. چابک‌دستان، خاندگان و نوازندگان زبردست با ترانه‌های (نواهای) بهشتی و سپس سروده‌سرایان با آهنگهای دلنشین چون بارید، نکیسا نغمه‌های کهن، نواهای سپهری و ترانه‌های خسروانی در سانی (در حالی) (سان-مانند) که در و دیوار کاخ خسروان را در باد وزش‌های مهر و مهربانی و نوازش و مهرورزی و در رسای شور و هیجان و برانگیختن آرمانها، آرزوها و شادی و شادمانی‌ها، جان و روان مردم را می‌نواخت و نوازش می‌داد، تازیان و فرمانروایان هامون گرد آنان نه تنها از خُنیا و خُنیاگری بی‌بهره بودند، با آنها آشنایی هم نداشتند و اگر سرود، ترانه و یا آهنگی از آنان شنیده می‌شد همانا سرود جنگ و غارت و نوای راهزنی و آدم‌کشی بود: «...نه پندی و حکمتی بر زبان این تیره جاری بود و نه شور و مهربانی از لب ایشان می‌تراوید. شعرشان توصیف پشک (پشکل) شتر بود و خطبه‌شان تحریص جنگ...» از نرمی، زیبایی و پاکی سرشت و خوی و نژاد بی‌بهره (=محروم) و همه‌ی زیست را به بیابان‌گردی و هامون‌نوردی گُساریده، خشونت‌گرا، بهانه‌جو و درنده‌خوی بودند. مرز و سرزمین کرانه‌پذیری نداشتند و بدین سان نمیتوانستند روندهای آرام و خواسته‌های مهربانانه و مهرورزانه داشته باشند. شیوه و قانونی جز جنگ و کشتار برای زیستن نداشتند و از فراورده‌های اهورایی جز این دو، چیز دیگری نمی‌دانستند و نمی‌شناختند، و از سویی دیگر سروده‌ها، آهنگها و نواهای خُنیای ایران پیوسته همراه با چامه‌های نغز و شیوا و دلنشین و پند و اندرزهای دلپذیر،

ایران زمین

گفتارها و واژگان نو و نوآوریهای خوش آیند با درونمایه های استوار، داستانهای راستین، دانش های گونه گون با شکیبایی ها و بردباریهای شایسته که نمونه های آنها را میتوان در تکه ها و بازمانده ی نوشته هایی چون:

درخت آسوریک، یادگار زیرانء شگند گمانیک و زار، یادگار جاماسپی، جاماسپ نامه، بُندِهشَن، مینوی خرد، زَنَدوَهَمَن یَسَن، اوکمدیچا، ارداویراف نامه، پُس دانش کامگ، گزیده های زادسپزَم پرگُشن جم که او را جوان جم نیز گویند، دادستان دینی کوده یی از آرای دینی، دجرکرد دینی درجم سافه ها (=فتوهای دینی)، خویشکاری ریدگان، آفرین ها، نیایش ها، پتیت (توبه) نامه ها، ستایش سی روزه، پنج ویژگی اسورنان (=روحانیان) اوستا، گاتها یا گاتاها سروده ی اشو زرتشت، برگردان ورجاوندنسک آسمانی اوستا به زبان پهلوی بنام زند که این هر دو را با هم نام می برند، گزاره (تفسیر) آن بنام پازند و یا برگردان و گزاره ی زند بنام پازند که در برگیرنده ی گاهان نیز می شود، ویسپرد، وندیداد، خرده اوستا ویشته ها و بسیاری از نوشته ها و نسکهای فرهنگ باستانی ایران... که زبان گویندگان آنها، زبان چامه (شعر) و ادب، زبان منش و شادی و زبان خرد و دانایی بود که از دانش و خرد، فرهنگ و ادب و از شهریگری و شهرنشینی بهره یی فراوان و بسنده داشت.

و پس از پیروزی تازیان در ایران این بنیادها بهم ریخته شد، مُناره ها و مسجدها، جای آتشکده ها و پرستشگاههای اهورایی را گرفت، زبان پهلوی جایش را به واژگان تازی سپرد، گوشههایی که به شنیدن آوای آسمانی و زمزمه های مغانی یا گویش ها و نیایش های پیشوایان مذهبی زرتشتی و سرودهای شادی آور خسروانی خو گرفته بودند بانگ گوشخراش بیزارکننده و دلهره آور تکبیر و تکبیرگویان و آوای رگه دار آواگرایان تازیان (موزن) را با

ایران زمین

شگفتی و افسردگی و رنج و اندوه بسیار می‌شنیدند. تن‌هایی (کسانی) که زندگی پر از زر و زیور و جلوه و زیبایی (پر زرق و برق) ولی باشنده و آرام داشتند گرفتار مردمی آشوب‌جوی، گمراه‌کننده (فتنه‌گر) شدند و بجای باژو برسیم و کستی و هوم و زمزمه‌های آسمانی، آواهای خوش‌آهنگ اهورایی، خشونت تازیان و حج آنهم با زور و شکنجه و آزار و ستم و بیدادگری بنام روش‌ها و آیین‌های دینی گسترش یافت و بسیار چیزهای دیگر. این بود انگیزه خشونت‌بار تازیان، مهر، مهرورزیها، راستی و درستی‌ها و دوستی و یگانگی‌های ما ایرانیان.

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود

کاین پرده نشین باشد و آن شاهد بازاری «حافظ»

..و بدین سان:

تازیان چون نتوانستند با خنیای ایرانی برابری داشته و ایستادگی کنند در اندیشه تباهی و گمراهی آن برآمدند و با دستکاریهای گونه‌گون در پرده‌های آن که جای سخن آن در اینجا نیست، خنیای شادی آور، رامش‌بخش، نوآور و زندگی‌ساز ما را به خنیای غم‌انگیز و اندوه‌آور، نواهای گریه و زاری، شیون بر مرده (نوحه) و مرگ سروده (مرثیه) خانی، سینه‌زنی، زنجیرزنی و دهل‌نوازی و بیزاری از زیست و زندگی و شادی و شادمانی دگر کردند. ۱۴۰۰ سال است که خنیای ایرانی همانند فرهنگ و ادب و زبان پارسی در کشاکش و پیکار با مرگ و زندگی است و به فرموده‌ی نویسنده‌ی نسک «ایران در چهارراه سرنوشت» «...میلیونها مردمی که تا دیروز هنر ایرانی را در جلوه نقاشی‌های مانی و بهزاد و طنین موسیقی ملی را در نغمه‌های باربد و درویش و در ترانه‌های هزاران ساله‌ی دشتها و کهسارها و روستاهای ایران می‌جستند، اکنون

ایران زمین

بدانها گفته می‌شود که اینها عوامل فساد مغز و افیون ملت‌ها و مایه‌ی زوال قوه‌ی مردمی بوده‌اند و باید مومنان همه‌ی آنها را فراموش کنند تا بجای آن چیره‌های دیگر را فراگیرند و باز در جای دیگر آمده است که: «... سخن از موسیقی قبیح است، خانه‌ی فرهنگی که برای موسیقی درست شده باشد خانه‌ی ما نیست، خانه‌ی چهار تا آدم رقااص است...»

و بدینسان خنیای ایرانی که زیر کوبه‌های سخت ۱۴۰۰ س‌آه‌ی تازیان و تازی‌پرستان پنهان مانده و از نفس افتاده بود و تازه داشت جانی تازه بخود می‌گرفت و جایگاه شایسته‌ی درخور خود را بدست می‌آورد، بار دیگر و این بار زیر کوبه‌های کشنده‌ی شورشیان و تازی‌پرستان براهنمایی‌های تازی‌زادگان همچنان دست و پا می‌زند و راه یکسره نابودی می‌پیماید، همان خنیای ایرانی که شون‌د سرشادی و سرخوشی مردم ایران و همسایگان و در دل همسایگان جای ویژه‌ای داشت و به سرزمین‌های بسیاری راه یافته و راز شادی و شادمان زیستی و رامش و سرمستی زندگی را بر مردم جهان پیشیاره می‌کرد، در آسیا و در خاور دور از سرزمین‌های چین تا کشور اسپانیا، اروپا در خاورمیانه در هندوستان و در جاهای دوردست خنیای ایرانی به ارمغان برده می‌شد، همان خنیایی که سازنده و آفریننده‌ی هنر نوازندگی و رامشگری آسیای نزدیک و میانه بوده است همان خنیایی که بازمانده‌ی نواها و آهنگ‌ها و همچنین هنر سامان‌یافته‌ی رامشگری و خنیاگری ایرانی را در نوازندگی و سازهای یونانی و اروپایی بخوبی میتوان یافت که خنیاگری اروپایی و آسیایی، خورآیان زمین، آسیای نزدیک و میانه بویژه آنچه را که خنیای تازی نامند زیر رسوخ و سازندگی هنر خنیاگری ایرانی بوده و ریشه در سازندگی و نوازندگی خنیاگری ایرانی داشته است. ما در این زمینه سخنان بیشتری با هم در میان خواهیم

ایران زمین

داشت.

این نوشته دنباله دارد.